



استاد فقید یان ریپکا (۱)

ترجمه: طاهری شهاب

# تجلی عظمت روحي وفكري ایرانیان

ایرانشناس فقید، یان ریپکا

دوست عزیز شما البته حق دارید بپرسید که این علاقه من نسبت به ایران از کجا سرچشمه گرفته است؟ والا میتوانستید ادعای مرا باور نکنید و آنرا بایک نوع تملق پوچ و یادروغ نفع پرستانه‌ای بپندارید. کسیکه اطلاع جزئی از تاریخ اسلام دارد میدانند که تاریخ یونان در آن تکرار شده است.

(۱) - استاد فقید یان ریپکا دانشمند چکسلواکی را از سالیان دراز با راقم این سطور عنایتی خاص بود و گاهی با ارسال مرقومات خود موجبات همبستگی معنوی فیما بین را استوار میفرمودند. در پاسخ پرسش این ناچیز از ایشان که آیا چه عواملی موجب گرایش او بادییات اصیل پازسی شده است. آن استاد ضمن نامه ای که بتاريخ ۲۳ ژانویه ۱۹۶۸ از پراگ بعنوان من مرقوم فرمودند چنین نوشته اند: نامه شما مدت بیست بدست من رسیده اگر من از شما دیر تشکر میکنم همانا بعلت بیماری خودم بوده است که چند روزی را جهت تقویت به گرمابه‌های (کالسباد) رفته بودم با اینکه توانائی نوشتن مطلبی را ندارم سطری چنددیر پیرامون عظمت روحی و فکری ایرانیان در پاسخ پرسش شما نوشته و امیدوارم این اشارات مختصر آندوست دانشمند را اقناع نماید. اعتماد و احساسات عمیق مرا بپذیرید یان ریپکا

این مملکت مغلوب اسلحه روم شده اما در اثر روحی که در تمدن فوق‌العاده‌اش مستتر بود، توانست مملکت غیرقابل فتح روم را نیز فتح کند. در باره ایران نیز، همین مطلب صدق میکند.

خلافت بدوی فقط صدسال بیش طول نکشید و این مدت کافی بود برای آنکه دولت اسلامی در اثر همین مملکت مغلوب ایران داخل راههای دیگر بشود.

اسمهایی مانند ابومسلم و برمکی‌ها از طرفی و زمخشری و طبری و بیضاوی و بیرونی و هزاران نام دیگر از طرف دیگر که مجموعاً جزو بزرگترین مردان دنیای اسلام بشمار می‌روند، لازم بشرح و توضیح نیستند.

بیش از یک قرن نگذشت که روحیه ایرانی بر فاتحین غلبه پیدا کرد، حتی طوری این روحیه وسعت پیدا کرد که جزو پایه گزاران تمدن اسلامی گردیدند.

همین دلیل قدرت و عظمت ایجاد کنندگان این انقلاب تمدنی و فرهنگی بوده است. در تاریخ تصادف وجود ندارد. همیشه باید همین طوریکه اتفاق می‌افتد، اتفاق بیفتد. قوای معنوی ایران با وجود شکست سیاسی بحد کافی غلبه داشتند و از بین بردن آنها، یک امر غیرممکن بود.

آری، اسلام دائره عملیات روح ایرانی را وسیع تر کرد، بطوریکه توانست روشن تر و مهمتر از سابق دنیا را در تحت نفوذ خود قرار دهد.

اسلام در منطقه آسیا ملل دیگری را مغلوب و مسلمان کرد و این ملل مجبور بودند که در تحت نفوذ و تسخیر روح ایرانی واقع گردند و تمدن بدی خود را رهین منت ایران باشند.

این مطالب البته چیزهای تازه‌ای نیستند. من مخصوصاً از این جهت به آن اشاره میکنم چونکه همین عظمت و تفوق روح ایرانی بود که بیش از هر چیز در ذهن من تأثیر کرد. این تأثیر مخصوصاً هنگام آشنائی با ادبیات ایران در موقعیکه آنرا بزبان اصلی خواندم تقویت شد.

بدین طریق من با بزرگترین استادان زبان فارسی و فکر ایرانی آشنا

شدم. همیشه و مکرر در جاده های مختلف زندگانی متوجه به ادبیات ایران بودم ، بطوریکه امروز تمام زندگانی من وقف آن شده است.

کمال مشرق زمینی هستند که عدد آنها بدرجات بیش از ایرانیان است و گاه نیز دارای گذشته با افتخار و هم ادبیات زیبا و مهمی هستند، اما اگر از آثار مذهبی صرف نظر شود هیچکدام از آنها اشخاص معروف و مشهوری مانند حافظ و عمر خیام و فردوسی ندارند.

بهترین آثار معنوی هندی و چینی و ژاپونی فقط معروف حضور متخصصین است ، اینکه ایران اینگونه آثار بزرگی بوجود آورده که بطور قطع جزو ادبیات درخشان دنیا بشمار میروند خود دلیل عظمت فکری ایرانیان است .

در مرحله اول همین مطلب است که در مورد ایرانیان مورد پسند من واقع شده و همیشه واقع خواهد شد . حقیقه ایرانیان جزو شاعرترین ملل دنیا بشمار میروند.

در اروپا کسانی هستند که شعر میگویند، اما مردم اشعار آنان را نمی خوانند شاید فقط خود شعرا اشعارشان را برای همفکران خود بخوانند و از آن لذت ببرند . کمتر اتفاق می افتد که مردم دیگر شعر توجهی داشته باشند و یا آنرا برای دیگران بخوانند ، اما بالعکس در ایران هنوز سرایندگانی هستند که در اسلوب اصیل زبان درمی با نهایت فصاحت و بلاغت و انسجام کلام و مضمون آفرینی شعر میگویند و مردم با میل و رغبت آن اشعار را میخوانند و لذت میبرند . هنوز در قهوه خانه ها اشعار فردوسی مورد تأیید طبقات مختلف مردم ایرانست و بارغبت بان گوش میدهند .

يك تاجر ساده بازاری در مواقع فراغت در دكانش ديوان حافظ شیرین سخن را در دست میگیرد و لذت معنوی میبرد ، يك شعر ممکن است در مجموعی مانند معجزه ای تأثیر داشته باشد ، کمتر اتفاق می افتد که کسی از ایرانیان را پیدا کرد که اقلا دهها شعر از بزرگان سرزمین خود را از حفظ نباشد ، هیچکس را در ایران نمیتوان یافت که از شعر بدش بیاید و یا آنرا دوست نداشته باشد .

این جاندار بودن ادبیات البته جلب توجه هر محقق را میکند ، و این

نیز از جمله چیزهایی بود که در مدت اقامت من در ایران مورد پسند من قرار گرفت.

اجازه بدهید که کمی از مطلب دورشوم و این سؤال را بکنم، علت عشق من به ادبیات چیست ؟

بی شک ادبیات انسان را وارد مراحل عالی تر و معنوی تری می کند، بطوریکه انسان سختی زندگی روزانه را فراموش مینماید، و مخصوصاً همین موضوع بیشتر دلهای حساس را جذب میکند، تا آنجا که ممکن است از چیزهای زشت دوری بکند، اگر از عهدۀ امر زشتی بر نمی آید، راهی پیش می گیرد که آن زشت را کمی زیباتر کند.

از همین جهت است که ایرانی چنین با ادب و حاضر خدمت است، حتی در مواردی که میداند که آنچه گفته است حقیقت نیست و عملی کردن آن در تحت اقتدار خودش نیست.

در هر صورت میل دارد که موجب خوشی و نه باعث کدورت دیگران گردد، گاهی ممکن است بنظر بیاید که حقیقت را دوست ندارد. شاید این طور نباشد، شاید علت آن عشق بزیبائی باشد.

راجع به ادبیات نیز همین مطلب صدق میکند، آن نیز با انسان کمک میکند که از بسی از تلخی های زندگی دوری کند، اکنون بچه طریق دیگر این امر فرعیست، ایرانی طبیعتاً عاشق شادی و شادمانی است.

اینست که شعر و شاعری در ایران هنوز زنده است، شاید محتاج بدلیل نباشد، آثار شعرا و توجه مردم بهترین برهانش. در همه جای دنیا انجمنهای ادبی بحد کافی وجود دارد، اما انجمن های ادبی ایران از مختصات مردم این سرزمین است.

در اروپا اینگونه مجامع که عموم مردم از آثار شاعرانه لذت ببرند نیست و اگر اهل ذوق در بعضی کافه های مخصوص خودشان جمع میشوند، آنجا نیز بیشتر چرند و پرند میگویند، کمتر آثار دلچسب و لذت بخش عرضه میدارند.

حال این سؤال پیش می‌آید که باید پرسید که بالاخره در مقابل اینگونه ابتدالی که برای شعر اصیل پیش آمده آیا نثر عرصه را بر نظم تنگ خواهد کرد یا خیر؟

اگر اروپا را سرمشق قرار بدهیم، وضعیت ناگواری نصیب ایران خواهد شد. درحقیقت در ایران نیز نثر بشکل رومان و ناول و مقاله همه روزه بیشتر میشود، چه ترجمه و چه اصل، بعقیده من هیچ‌شکی نیست، در هنر شاعری نهضت فرنگی مآبی مؤثر خواهد بود و کم‌کم با کنار رفتن شعرای اصیل زبان دری و رو آوردن شعرای جوان با آثار بی‌بندوبار و بی‌مضمون و خالی از رقت و احساس سرایندگان کنونی اروپا ممکن است که شاعری اصیل و لذت‌بخش روحی و فکری ایران رو بزوال رود و این امر هم مایه تأسف است و هم غیر قابل جبران.

شعراي اصیل زبان فارسی که وارث گنجینه‌های فنا ناپذیر گذشتگان هستند باید در این مواقع حساس و بحرانی همت بخرج دهند و راضی نشوند پای بیگانه در قلمرو سخن سرایانی امثال سعدی و حافظ و فردوسی و مولوی باز شود.

من معتقدم که چون روح ایرانی عاشق اصطلاحات شاعرانه است و سالهاست که در شته جانش با شعر و موسیقی و اوزان آن خو گرفته است لذا تا موقعیکه هزارستان در باغهای زیبا نغمه‌سرائی میکنند و تازمانی را که نعمات جانسوز نی‌شبانان در دل شبها در دره‌ها و کوهساران آن مرز بوم نوای دلدادگی سر میدهند شعر اصیل دری هم اصالت خود را در ضمیر صاحب‌دل حفظ خواهد کرد و هیچگاه نعمات شوم زاغانی چند این آتش عشق جاودانی را خاموش نخواهد کرد.

گروهی از مردم که بویی از احساسات قلبی نبرده‌اند میگویند با صنعتی شدن مملکت دیگر جایی برای ابراز احساسات شاعرانه باقی نمی‌ماند. ولی باید بگویم که این دسته از مردم سخت در اشتباهند. آنانکه معتقدند که شعر و شاعری در ایران باید بکلی از بین برود، باید بدانند تا این خاصیت

روح ایرانی صورت دیگری بخود نگیرد انجام چنین آرزویی محال است . برای مثال یکی دیگر از ملل شرقی را که از لحاظ رقت اندیشه و احساس کاملاً شبیه به ایرانیان هستند شاهد میآوریم تا قدری بحقیقت امر نزدیک تر شده باشیم ، در اینجا مقصود من مردم ژاپن هستند که با وجود صنعتی شدن مملکتشان هنوز هم مانند سابق ذوق شاعری را از دست نداده اند .

وقتیکه درختان گیلاس شکوفه میکنند و یاد مراد دیگری هنوز هم ژاپونی خود را موظف میداند احساسات خود را با کلمات شاعرانه ابراز کند ، جوان و پیر ، غنی و فقیر ، همه در ابراز این احساسات شریک هستند . معلوم میشود آنطوریکه مادر بدو امر تصور میکردیم وضعیت ادبیات اصیل در کشور ژاپن بار آوردن تمدن فرنگی و صنعتی شدن آن مرز و بوم تغییر اصالت نخواهد داد . موضوع سبکهای مختلف را نمیخواهم مورد بحث قرار بدهم ، فقط باین مطلب میخواهم اشاره بکنم که هنر شاعری قدیم با استادان زبردستش مدتها با نفوذ خواهد بود و نسلهای آینده هم در تحت تأثیر آن خواهند بود ، در مقابل همین استادان نمی توانند مانع بشوند که روح زندگانی جدید پیش از پیش در مندرجات آثار نویسندگان نفوذ کند .

البته من با نظر حقاقت به نثر ادبی جدید نگاه نمیکنم بلکه برعکس من خیلی خوشحال هستم که این نثر وجود دارد و همه روزه قوی تر میشود . من مخصوصاً آن نثری را در نظر دارم که زندگانی ایرانی را مورد بحث قرار میدهد از این حیث قرون گذشته هیچ باقی نگذاشتند ، چقدر برای ما ناگوار است که ما از طرز زندگانی قرون سابق هیچ اطلاعی نداریم .

ظاهراً زندگانی روزمره در نظرشان اینقدر نا شاعرانه بود که قابل نمیدانستند آن را بایک ذوق هنری برای ما شرح دهند . اگر ما جزئیاتی از زندگانی روزانه حافظ ، فردوسی ، نظامی و غیره میدانستیم چقدر فهم آثار جاودانی این بزرگان برای ما آسان مینمود .

نصیحت من بجوانان با ذوق ایران اینست که با موشکافی ادیبانه بزنگی در شهرها و روستاها نگرسته و آن حقایق را که می بینند با حفظ جنبه اصلش

ثبت کنند اینها اسنادی برای نسل های آینده خواهد بود که از آنها نه فقط لذت هنری میبرند ، بلکه اطلاعاتی راجع به زندگانی پیشینیان خود کسب خواهند کرد.

ببینید باچه شوق و ذوقی یکنفر محقق ادبی روزگار ما از کلماتی که در میان امواج تغییرات فصیح شعرای گذشته یافت میشود و تا اندازه ای اشاره بزندگان سراینده و محیط اومیکند استفاده کرده و بنکات تاریک حیات کسیکه غبار فراموشی زمان سرتاسر وجودش را پوشانیده است پی میبرد ، مثلا اگر پاره ای اشارات درباره زندگانی فخرالدین اسعدگرگانی در منظومه ویس و رامین و یا خمسه نظامی و امثالهم از طرف سرایندگان این کتابها نمیشد امروزه بدرستی ما بزندگان آنان آشنائی پیدا نمیگردیم .

در دوران اقامت در ایران چنین استنباط کرده ام که ایرانی عموماً زود دوست میشوند ، کافی است که انسان فقط یکمرتبه با مردم این سرزمین طرح آشنائی بیفکنند و او را به بیند و با همین يك مرادوه او را بخانه اش دعوت میکند ، هیچ جا مقدار دوستان من باندازه ای که در ایران است نیست ، در مقابل اروپائی خشک این صفت ایرانی بمنزله مرهم است و این يك صفت بارز از خصوصیات روح ایرانیست و ارتباط خاصی با عقیده شادی و بشاشی زندگانی مردم این مرزوبوم دارد که در آن حتی اصول غم انگیز مذهب شیعه نیز بی تأثیر بوده است .

ممکن است که کسی به شدت گریه کند ، ولی بمحض اینکه تشریفات سوگواری تمام شد ، تمام اندوه گذشته را فراموش می کند . از این جهت ایرانی نمیتواند خشن و سبب شود .

از این جهت لزوماً زندگانی سیاسی او نیز همیشه با اصول انسانیت وفق پیدا میکند .

بدون شك ایرانی با قدم های سریعی پیشرفت مینماید و خود را بقافله تمدن نزدیک می سازد ، آنچه قدیمی است از بین میرود و آنچه جدید است جای آنرا میگیرد و ایران درخشان و سر بلند و افتخار آمیز فردا را بوجود می آورد . تنها چیزی که در این میان باید اصالت خود را حفظ نماید و تحت الشعاع ظواهر فریبنده

و پوچ و بی ارزش فرنگی نباید قرار گیرد و رنگ و بوی ایرانیّت خود را برای همیشه داشته باشد و از دست ندهد.

بعقیده من همان سجایای اخلاقی و بزرگ منشی اوست که آنهم میبایستی در سایه هنر ادبی و فکری اصیل میراث گذشتگانش محفوظ بماند و با هجوم تمدن اروپائی و ارتان حقیقی هنر فکری که بحمداله هنوز در ایران زنده و پرچمدار میراث پدرانسان هستند باید مردانه در مقابل این تندباد ایستادگی نموده و راهنمای جوانان در حفظ این سنت باشند.

من وقتیکه پاره‌ای از آثار نوظهور برخی از جوانان ایرانی را که هیچگونه اسالت ایرانی در آن دیده نمیشود و تقلید کور کورانه‌ای از ادبیات شعرای کافه نشین غرب است میخوانم دچار حیرت و تأثر میشوم و هدایت این مقلدان غرب زده را با دعای خیر درباره‌شان آرزو میکنم و متعجبم با آن همه ذخایر ادبی که در ادبیات ایران در هر رشته و مضمون وجود دارد، چرا آنان شیفته و گرویده افکاری سخیف که نه مایه لذت روحی است و نه تسلی بخش آلام درونی بشریت است شده و بیهوده عمر دسرکاری که هیچ نفع معنوی در آن متصور نیست بهدر میدهند.

همیشه آرزوی من این بوده است که هنر اصیل ایرانی بدست خود ایرانی حفظ و از زوال مصون بماند و از اینکه من تمام عمرم را بعشق ادبیات سرزمین ایرانی سپری کرده‌ام همانا رقت احساس و اندیشه‌ای که در فنون ادبی ایران مستتر است در ریشه جانم چنان جای گرفته است که: باشیر اندودن شد و با جان بدر شود.

دوست عزیز، ذنگهای کاروان عمرم نعمه عظیمت مرا مینوازند، هر آن آهنگ آنها مؤثرتر میشود، نمیدانم با این بیماری و کهولت سن آیا باز هم موفق بزیارت نامه‌های شما خواهم بود یا خیر؟ آیا این آخرین کلمات خدا حافظی من با (طاهری شهاب عزیزم) هست که از قلم وانگشتان ناتوان من بر روی این صفحات نوشته شده، و آیا اجل مهلت میدهد که باز هم از مراحم شما برخوردار گردم؟ پاسخ این آرزوها را در یک کلمه خلاصه کرده و با گفتن (نمیدانم) و



همزبانی باحافظ که میگوید: (۱)

من گدا و تمنای وصل او هیبت  
مگر بخواب ببینم خیال منظر دوست  
نامملم را پایان میبرم . پراك : یان ریپکا

(۱) - همانطوریکه استاد فقید و نجیب و مهربان پیشگوئی کرده بودند این آخرین نامه‌ای بوده است که بر اقم این‌سطور نوشته‌اند و پس از چند ماهی خیر در گذشت او را که بر استی از اخیار زمان و شیفته ادب فارسی بودند شنیدم و با ارسال تسلیت نامه‌ای بحضور همسرشان شادی روانش را از آفریدگار جهان خواستار شدم - (ط.ش)

### سه شاهد عادل!

یکی از قاضیان اسبی دید و در نظر او نیکو آمده در فکر این بود که آن را به حيله‌ای از صاحبش بگیرد، اما در نیافته بود که اسب است یا مادیان .

شخصی را مأمور کرد و گفت:

- برو و این مادیان را ادعا کن و صاحب او را به مرافعه نزد من بیاور تا چیزی از او حاصل شود و من و تو هر دو منتفع شویم!  
آن شخص نزد صاحب اسب آمد و گفت:

- این مادیان از من است!

پس او را به کشاکش انداخت و بخدمت قاضی آورد . قاضی به صاحب اسب گفت:

- آیا شاهی داری که بگوید این مادیان از تو است؟  
گفت:

- بلی، سه نفر شاهد عادل دارم .

قاضی گفت:

- بیاور

آن مرد برخاست و جل اسب را بالا زد و به شکم اسب اشاره کرد

و گفت:

- این مرد از من دعوی مادیان میکند؛ و حال آنکه این سه شاهدند بر آن

که مادیان نیست و اسب است!

پس قاضی دم فرو برد و ساکت شد.

(ترجمه زهر الربیع)